

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلح

كتاب تذكرة الاولياء وتبصير الاصفياء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله للجواد بافضل انواع التعمير المتان يا شرف اصناف العظام المحي
 في اعالي ذوي العزة والكبرياء العبوديا بحسن اجناس العبادات في
 اعماق الارض واطباق السماء ذي العظمة والجليلوت والبهائم والجلاد والكلاب
 والسنا الذي علا فاجتجبت بانوار المجد والقدس والتشاعن عين الناظرين
 وابصار البصراء ودنا فاقترق من صابل المحوسوس في وجه الفناء وربط
 طرف لقا التعمير في لبحجار توحيد بالفناء وخط شرف فنا المتعلمين
 في فقر قرب اليها محض البقا واغناهم بعزة آية عن ذلك الركون الى
 الاشياء والاهم التوفيق للمدعا هو في خزانه الآلاء وافلهم بالفناء
 عن البقا وبالبقا عن الفناء فصاروا معورين بنور فنا الفناء مخلصين عن
 الآلهو وخطر رجال الانس بفناء القدس مودعين فنا الفناء وانقطعوا
 بنور الحق التامة عن مخايل الاظلال وتنايل الاف القبيح اعيان الدرهما
 والشخص ونسأله بحمد على كفا نأيد مر عا دنا فاه و دفع عثماننا وانا بقلبه
 بيننا وبين كل مؤلف واذا ناب فيه وشغل عنا كل شاغل عنه والفتيشا وسنه وجعلنا خردا وعباد الله والكرنا
 بشرف خطابه وكريم كتابه وجعلنا متبعين له من جملة ابيجا ونسأله
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ووازنه ولا نظير له يضاهيه فان نظرنا الى
 الاوصاف الالهية فلا اله الا هو وان تاملنا الجود الوجود فلا هو الا هو ونسأله
 محمدا عبدا ورسوله وجيبه وخليه



الفقره

ارسله بالحق الى كافة الخلق فخر فرفع محله عقدا اهل الزينج والاضلال وقا يحبه
 عديده زفر الجزى واللكال ولطف ابوره ناز الغوايه وبوا انصاره دار الهداية واضاء
 قلوب المهتدين بهداية انوار جواهر الدين ووقفهم في شامف اخير خباير اليقين
 وبصوتهم بغوايه من راي النسيب في خص الاصفياء والانتفا من اتباعهم الذين نقصوا ايديهم
 عن الكونين ورفضوا عن قلوبهم الى التفات الي غيب الدارين من شواهد الغيب للكونين
 بما لا يبصره لولا حظ الغيوبون ولا يستشرف له طول العقول وتواجم الظنون وبلغ
 قلوبهم بما كاشفها به من غايات المطالب وغايات الهمم واقشع عن اشرارهم مما ظالمها
 به من اناج المفساد وعنايات الهمم واشتقوا اولوهم بايستكمله من انوار الجلايا بالقدسية
 عن شواهد الانوار وكدر لانا الظلم صلا الله عليه وعلى اله واصحابه ما ذرنا راق
 لطف من شرف فضل وما ذرنا غايبين بعد من افوت خط رد بعدا ابني بالبعد عاشق وما ارض
 بارز هداية من سحاب عناية والفظنا طوعت بكلمة عزيمتها تغافل قد تم شوق
 في بلادية ذوق وسلم تسليلا كثيرا **اما بعد**

جون از قران والحديث كذا شني هيج سخن بلا سخن شياخ طريقت نيست رحمهم الله
 له سخن ايشان نيجه كار رسالت نه مته حفظ وفاق واز عيانت نه از بيان نه واز ليرت
 نه از تكرار واز علم لديت نه از علم كسيه واز خبر شيذنت نه از لوشيدنت واز
 عالم الاديه زني است نه از جهان علمي اخي كه ايشان در نه انبيا اند صلوات الله عليهم
 اجمعين وجماعته از درستان ما استي تمام مي دريم سخن از قوم و مرانين نيدي عظيم بود
 مطامع حال ايشان سخن ايشان بسيار بود الر همه راجع مي كردم درازي نذر الشقا طي
 از راي خويزين راي دروستان و الر توبه از اين برده براي توه والركس سخن ايشان زياده
 از خواهر دل كه تقوا از متاخران بر طافه بسيار بانه شوز از اناج طاصه

لا ايشان

والرهابه شرح كلمات ابن خنفر مشيخ طلبه كند در كتاب شرح القلوب وكتاب كشف الاسرار
وكتاب معرفت النفس الرب ويزيد ويزان معاني محيطة شوره هركله اين سه كتاب را
معلوم كردگان نالست كه همچو اين طایفه اما ماشا الله بروي پوشيده مانده و اگر انجا
شرح اين كلامه مشيخ داذمي هزار و روزه غداي كند اما طريق انجا را اختصار
سردن سنت است كما في رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لو نيت جوامع الكلام واختمت
الكلام لاختصنا لاه واسايند سبب بقلدم و سخن بود كه در اين كتاب نقل از مشيخ بود
و در كتابي ديگر نقل از مشيخ ديگر بيان از اضافات و حالات مختلف
نيز هم بود از قدر احتياط كه نواستم بجاي آوردن **ديگر** سبب شرح ناذان
بود كه خوردن در ريان جنين سخن آوردن ادب نديدم از وقت نمانم سخن خوردن در ريان
جنين سخن خوش نديدم ملر جاي جن را در كلياته امين براي دنع خيانا محرم از نااهلان
ديگر سبب ان بود كه هر كه را در سخن ايشان بشرح حاجت خواهد افشا و اولين
از سخن ايشان نبرد و باز شرح **ديگر** سبب ان بود كه اوليا مختلف اند
بعض اهل معرفت اند بعض اهل معاملات و بعض اهل صحبت و بعض اهل توحيد و بعض مبه
و بعض بصفه اند و بعضي صفت اند و بعضي درون صفتي انده الر بديك را شرح مي داند
كتاب از شرط اختصار برون شده و اكردن دنيا و صحابه و اهل بيت مي كردم
يك كتاب در كرم بابت جدا كانه و شرح قومي جاوونه در زبان من كنجي كه ايشان خرد
مذكور خدای و رسول اند و محم قران و اخبار و از عالم عالم ديگر است و جهاني **ديگر**
انبيا و صحابه و اهل بيت سه قوم اند انشا الله در ذكر ايشان كتابي جمع کرده ايد ما را انما مثلثي
از عظم اريادگان مانده و مراد در جمع كردن اين كتاب چند چيز باعث بود چيكي
بخت بر ازان دين ايتناس كردند **ديگر** باعث ان بود كه تا از من ياد كاري ماند

ازان سه قوم

بيت

تا هر كه

تا هر كه بر خواند يا از انجا نشنايند يا بد مراد در دعائي خير مدد گشتند و بود كه بسبب كشيائش
او مراد در حال كشيائش دهند خانه عبي غار و رحمة الله عليه كه امام مهري بود و استاد
شيخ عبدالله انصاري رحمة الله عليه چون وفات كرد او را بحواب ديدند و رسيدند
كه حق تعالي با توجه كرد گفت خطاب فرمود كه عبي با تو كارها داشته ام
سخت لن روزي در مجلس ما را مي ستود مي و دوستي از دوستان ما انجا يگاه بود
و نقش خوش گشت ترا در كارا و كردم و اكثره ان بودي ديدي كه
با توجه كرد مي ديگر باعث ان بود كه شيخ ابو علي دقاق رحمة الله عليه
گفتند كه در سخن مردان شنيدن چه فائده هست چون بدان كار نتوانم كرد
گفت دروي دو فائده هست يكي الله اكبر مرد طالب بود قوي همت كرد و طلبش
زياده بشود ديگر آنكه اگر کسی دماغی در خود دارد آن دماغ وی فرو نشاند
و دعوی آن از سر او بدر رود و نيك او بد نماید و اگر گور نيست خود مشاهده
گند كما قال الشيخ محفوظ رحمه الله لا تزن الحاق بميزانك و زن نفسك
بميزان الموافق لتعلم فضلهم و افلاسك گفت خلق را بترازوی خود وزن
مکن اما بترازوی مردمان خود را وزن کن تا بدانی فضل ایشان و افلاس خود
ديگر باعث ان بود كه جنيد را كفشد مرید را چه فائده بود در حكايات و روايات
گفت سخن ايشان لشكر است از لشكر هاي خدای تعالی كه بدان مرید را كردن شكسته بود
قوي كرد و ازان لشكر مدد يابد و حجت اين سخن آنست كه حق تعالي فرمود و كلا
نقص عليك من انبا الرسل ما نثبت به فؤادك ما اي كمد قصه كد نشككان با تو
میلوم تا دل تو بدان ارام گیرد و قوي كرد باعث ديكر ان بود كه خواجه انبا
صلوات الله عليه مي فرمايد عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة الرسي فائده نفسكه
ماید

خوش آمد

الموقنين كتم

تا هر كه

روزان مایه های فایده بار بگردانند
دیگر باعث آن بود که

بر آن رحمت بار د تواند بود و د کة ان از اواح مقدسه ایشان مددی بدین
شورید روزگار رسد و شش از اجل او را در سایه دولتی فرود آرد دیگر باعث آن بود
که بعد از قرآن و احادیث بهترین سخنها سخن ایشان یافتم و جمله سخن ایشان
شرح احادیث و قرآن دیدم خود را درین شغل در افکندم تا اگر از شان نیم باری
خود را بدیشان بستن یا سم که من تشبیه بقوم ففومنتهم خاتم چند رحمة الله گفت
مدعیانرا نگو دارید که ایشان محقق ^{باید} و یاید و پای ایشان بوسه دهید که اگر همتی
نداشتند بجزیری دیگر دعوت کردند دیگر باعث آن بود که چون قرآن و اخبار را لغت و نحو
صرف می بایست و دست تر خلق از معانی آن بهره نمی توانستند گرفت این سخنان که شرح است
و خاص و عام را در وی نصیب است اگر چه بیشتر بازی بود با رسمی آوردن تا همه شامل
بود دیگر باعث آن بود که چون ظاهر می بینم که اگر یک سخن خلاف تو مگوید سخن از انس سعی
بری و سالها بدان یک سخن کینه میگیری چون سخن باطل در نفس تو جبین اثر است سخن حق
را در دل تو هم اثر تواند بود هزار جندان اگر چه تو از آن بی خبری چنانکه از امام
عبدالرحمن اکاف پرسیدند که کسی قرآن میخواند و نمی داند که چه میخواند آنرا هیچ اثری
بوفت خا و مخورد و نماند که مخورد اثر میکند قرآن اثر کند فلیف اگر خود داند
که چه میخواند اثر آن زیاده بود ^{بسیار} دیگر باعث آن بود که دلی داشتیم جز این سخن می
توانستیم گفت و شنید مگر بکی و ضرورت و مالا بدلاجرم از سخن ایشان
وظیفه ساختن اهل روزگار را تا بود که بدن مایه هم کاسه یا هم
جان که شیخ ابوعلی سیاه که مراد و آند و ^{بسیار} است که سخنی از سخنها
اومی شنوم بکسی را از کسان و می شنوم کف من و میام نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی
توانم خواند اما اگر کسی یا بزم که سخن او گوید و من می شنوم

بکسی اثر کند

اثر

یا من می گویم

میت

یا من گویم و او شنید از کف کف کوی او خواهد بود بوعلی از غمت بیزار است
دیگر باعث آن بود که از امام یوسف مدنی رحمة الله علیه پرسیدند که چون
این روزگار بگذرد و این طایفه روی در نقاب تواری از وجه کنیم
تا سلامت بگذریم کف هر روز هفت ورق از سخن ایشان می خوانند پس
وروی سلحش اهل فک را فرض عین دیدم **دیگر باعث** آن بود که بی سبی
از کوزلا باز دوستی این طایفه در کلام افاضه وقت مفرح در کف
سخن ایشان بوزی برای آنک المصع من لحت بقدر وسع خوشی سخن ایشان را
جای آوردیم که این عهد است که این سخن بکلیت روی در نقاب آورده است
و دعویان بدباس اهل معانی بیرون آمدند و اهل در کسیرت احمد شکر
کما قال الجید للشیخ رحمة الله علیهما اذا وحدثت من کواذفک علی کلمة ما نقول
فتمت کبه جنید شلی را گفت اگر در همه عالم کسی بانی که در یک کلمه از این که
تومی کوی مرافق تو بود در امتش یک **دیگر باعث** آن بود که چون دیدم
که روزگاری بدین آمدن است که لاخیر شر و اثر الناس اخبار الناس را فراموش کرده
اند تذکره ساخته اولیایا و این کتاب را تذکره الاولیای نام نهادند اهل
خران روزگار و اهل دولت را فراموش نکنند و کوشه نشینان و خلوع
گرفتگان را طلب کنند و با ایشان رغبت نمایند تا در نسیم دولت ایشان سبانه
آیدی بوسته کرده **دیگر باعث** آن بود که چون سخن او را از چند وجه یکی از آن سر
که دنیا را بر دل مردم سر گذرد و آنکه آخر را با یله مردم در دهه سوم از ک دوستی
حق در دل مردم بیدار کرد مج عالم اند مردم چون این نوع سخن را بشنوند زار در راه
نه پایان را ساختن ک پیروز و جمع کردن خدای ایشان از دلجیات بود و توان

بکسی اثر کند

ندید غیر منسوب الی جاش من الحیف **ک** سقاه مثل ما بشره کفعل الضیف
 فلما دانت الکاس دعا بالتطعم والسیف **ک** الذافش رب الراح مع التین الضیف
 کف حرف من منسوب نیست بچیف بدادش از جناب مهان مهان را دهد چون دروی
 چند بکند سمت سمت روز طع خواست حسن باشد سزای کسی که با او درها در تئوز خم
 که نه خورده چون بزرد او بش برند باب الطاق قبله بزرد و بای بزرد دروان
 نهاد کفند حال صیبت کف معراج مردان سرد است پس سبزی بر میان است
 و طیلسان بر دوش دست بر آورد دروی بقیله مناجات کرد و کف ایچ او داد
 بن بر سر داشت جماعت مردان کفند جلوه در ما که مردانیم و آنها منکر اند
 تر است خواهند از کف ایشان را در ثواب است و شمار ایچ آن که شمار این جن
 خط نیست و ایشان را از قوت توجید و صلابت شریعت جیند و توجید شرح
 اصل بود و حسن ظن **فزع نقلت** که در جواز بزنی نرسته بود خادم الف که
 جنان بر نگر جنین فرو نگرز بر شیب در مقابله ایبتا ذ و آواز داد که اوم تهنگ
 عن العالمین **و کفت** ما التصوف یا صلاح کف طهرن اینست که می بینی کف بلند
 لذ است کف تر لیدان راه نیست بر هر کس سکامی انداختند شیب موافق را کف
 انداختند **منصور** آن کور کف از کف کله هیچ اه نگر دی از کف آه کردن معنی است
 کف از آنکه اینان دانند و معذ و زند از و حکمی ایند که می دانند و باید از لذت پس
 دستش جدا کردند خند بز کفند خند چیست کف از آدی بسته دست باز
 کردن آسان است مرد آفت که دست صفات که کلام همت از ناکل عزیز درمی کشند
 قطع کند بر باهاش بر پزند تبیح کرد و کف بدی سبای سفر خاکی کردم قدی در کف درام
 که هم اکنون سفر در عالم بکند آن تو ایند آن قدم را بریز بر دست برود خون الوده
 بر روی در مالید با هر دو ساعت دروی خون الود کرد کفند این جرا کردی کف خون

بسیار از من رفت و در آنم که روم زرد شده باشد و شما بنده ای که زردی روی من از
 تن است و خون در روی مالیدم تا در جیم شامخ روی بستم که دلگرمه مردان کف
 ایشانست کفند اگر روی را بچون سرخ کردی ساعت را باری جرا الودی کف وضو
 در سافر کفند چه وضو کف رعنانه العشق الاصح وضو ما الی بالدم در عشق
 در ولعت است که وضو آن درست نیاید الا بچون من چشمه اش بر کند قیامت
 از خلق برخاست بعضی کرسیتند و بعضی سکنج انداختند بر خواستند تا زبانش را
 بیزد کف چند از کف نیندنا سخن بایم کف خند سوی آسمان کرد و کف الی بزرخ
 که برای تو بر من می بزند محرمشان مردان و ازین در نشان نه نصیب من کف الله
 که دست و بای من بریزد در راه نور الی سر ازین باز کند در مشاهده جلال تو بر سر دار
 بازه اند بر کوشش و منی بریزد و سکل روان کف ریزد عجزه بار کف در دست
 آمد چون حسین را دید کف محکم زیندنا این صالجر اعنار با سخن اسرار چه کار
 را خزن سخن حسین این بود حب الواحد افراد الواحد بر این ابت بر خواند بستی عمل
 بها الذین لم یومروا بها والذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق و انیت
 آخر کف از او بود برین یافت بریزد و نماز شام بود که سرش بریزد در میان سر برین
 تبیح کرد و جان بداد مردمان خروش کرد و حسین کردی قضایایان میدان
 رضا بر روز یکد انام او او از ما که اندا الحق روز دیگر کفند این فته پیش
 از آن خواهد بود که در حال حقیق او بر او لا بسوختند از خالستی او از انال الحق
 در آمد جنان در وقت قتل هر خون که از روی می آمد بر زمین نقش الله ظاهر می گشت
 حسین منصور را خادم کف بود که چون خالستی من بدجه اندازند آب قوت
 کف در جنانک بعد از این باشد از عزت تو باید که آن ساعت خرقه مرا
 بلب دجه بری تا آب باقرار رود پس روز سپیدم خالستی حسین منصور باب



در اندام جان او از انا الحق آمد و اب قوت گرفت خلام غرزة شيخ
 بید دجه برد اب باق را خود شد و خالت تر خاموش گشت بر ان خالستر
 راجع کردند و در فن ک کردند و کس را این فتوح نبود از اهل طریقت
 بزیر لفت ای اهل معنی بنکرید که یا حسین منصور چه کردند تا بامدیان
 چه خوانند کرد عباسه طوسی کف لفت در اقیامت در عصات منصور
 طاج را بر خیب و محکم است بیارند که اگر کشاده بود جمله عصات قیامت
 بهم برزند بر روی کف ان شب تا روز زبان در بودم و نمازی کردم
 چون روز شد هکذا او را از که اطلعنا علی سر من اسرارنا فاشی سرنا فهدنا
 جزا من نفس سر الملوک اورا اطلاع در ادم برتری از اسرار خود بر جلالی
 که سر ملوک را فاش کند اینست **نقلست** که شبی کف لفت بر سر تبت او شدم
 تا بامداد نماز کردم بحکام مناجات کردم و کفتم له این بند تو بود مومن و عارف
 رموح این بلا با او چرا کردی خواب بر من غلبه کرد قیامت را بخواب دیدم و از
 فرمان حق شنیدم که از انک مردم باوری که سها با غیر ما کف **نقلست**
 که شبی کف حسین منصور را خواب دیدم کفتم خدای باین قوم کرد که ترا گشتند
 کف سر در لرون را امر زود رحمت کرد انک بر من شفقت کرد مرا بدانت از بهر حق
 شفقت کرد و انک عداوت کرد مرا بدانت از بهر حق عداوت کرد و بر سر رو
 قوم رحمت کرد که سر در معذور بودند بزیر لفت خوابش دیدم در قیامت
 ابتاده جای در دست و سر بر تن کفتم این چیست کف او جام بدست سر بر تن
 در دهد **نقلست** که چون او را بردار کردند ایلیس بیامد و کف بآنا تو گفتی و
 یک من جوشت که ازان تو سمه رحمت بار آورد و ازان من لغت حسین منصور
 کف از انک تو انا بخود بر زدی و من از خود دور کردم مرا رحمت لهد و ترا لغت

تا بلان

و نقلست که شبی کف حسین منصور را خواب دیدم کفتم خدای باین قوم کرد که ترا گشتند کف سر در لرون را امر زود رحمت کرد انک بر من شفقت کرد مرا بدانت از بهر حق شفقت کرد و انک عداوت کرد مرا بدانت از بهر حق عداوت کرد و بر سر رو قوم رحمت کرد که سر در معذور بودند بزیر لفت خوابش دیدم در قیامت ابتاده جای در دست و سر بر تن کفتم این چیست کف او جام بدست سر بر تن در دهد نقلست که چون او را بردار کردند ایلیس بیامد و کف بآنا تو گفتی و یک من جوشت که ازان تو سمه رحمت بار آورد و ازان من لغت حسین منصور کف از انک تو انا بخود بر زدی و من از خود دور کردم مرا رحمت لهد و ترا لغت

تا بدانی که منی کردن سلو نیست و منی از خود دور کردن بغایت نالوست
 و لکم لولیه و الصلوة و السلام علی نبیه محمد العزیز رضی عنک یا ایها البر و عمر و عمری

م الکتاب
 تکون الاولیا یعنی الله الملك الاعلی و منیه
 و الصلوة و السلام علی محمد و اله و عترته و خلفائه
 و فرج مشع العبد المذنب المحتاج الی کرم الله
 عزوجل ابریکر مجید بنی بکر الهمری
 نور الله صریحه عن اولادیه و لفاریه و لم نقل
 امین فی يوم السبت ۲ ذوق الضحی الثاني والعشرون
 شهر رجب سنه ۱۰۸۰ بجاهه رفقائه
 عزوجل علمانا تغا و بعثه مع الشهدا و
 الفدا و الصالحین و جن اولیک رفیقا حامدا
 و مصليا و سلما سلیمانیا حیا
 و منغفا الی رحمة الله
 نفاک رحمة



خوان الله تعالی

و کتاب مستطاب حضرت شیخ عطار کرام الله
 انشا الله تعالی بنقل طغوری صاحب کتب
 وضوح شیخ نور کرمی در سنه ۱۰۸۰
 اول سنه ۱۰۸۰ ر. م. الله علیه و آله

و بو کتاب شریف بیهنگام بکار می
 سنه ۱۰۸۰ حساب اولتدی او حیور
 اون التي بیل اولمشدی الله تعالی
 حضرتدی مؤلف و کاتبه و صاحب
 رحمت الیه بجز محمد و آله
 و اصحابه

از انکه این کتاب را از ان
 می باید بگویند خود را بوی و بوی
 یا مشت ساه یا مشت ساه
 از انکه این کتاب را از ان
 می باید بگویند خود را بوی و بوی



